

ریشه تراژدی اصلاح طلبان

عباس عبدي

نقدي بر نگاه آصف بيات

این روزها به سبب اعتراضاتی که در فضای سیاسی اجتماعی جریان دارد، پرسشهای بسیار مهم و بنیادینی مطرح میشود که پرداختن به آنها برای آینده ایران ضروری است. نظرات و پرسشهایی که احتمالا در شرایط عادی به صراحت مطرح نمیشود ولی اکنون که فضای سیاسی- اجتماعی متلاطم و ملتهب است، مجال پیدا کرده اند که به نحوی صریح طرح شوند. گفتوگوی آقای آصف بیات با روزنامه اعتماد در تاریخ ۱۸ مهر ۱۴۰۱ از این جمله است. با توجه به جایگاه علمی و پژوهشی آقای بیات در جنبشهای اجتماعی به ویژه در خاورمیانه، پرداختن به برخی از نکاتی که درباره جنبش اصلاحات در ایران گفتند، ضروری دانستم. آقای بیات معتقدند «تراژدی بسیاری از اصلاح طلبان در این برهه زمانی در این است که نه میتوانند اصلاحاتی را تحقق ببخشند (چون از قدرت رانده شده اند) و نه قادرند همراه دگرگونیهای رادیکال باشند (چون طبق تعریف، اصرار دارند که اصلاح طلب هستند، نه انقلابی). علت چنین عقیم ماندن غم انگیز رویکرد جزمی، ایستا و غیرتاریخی به مفاهیم و راهبردهای تغییر اجتماعی و سیاسی است. مثلا انگار اصلاح طلب باید تا آخر عمرش اصلاح طلب باقی بماند و انقلابی تا آخر عمر انقلابی، بدون توجه به آنچه در واقعیت جامعه و در سپهر سیاسی در جریان است.» به نظر میرسد که گزاره های ایشان درباره اصلاحات دقیق نیست ولی چون زیاد تکرار شده است، به مثابه غلط مصطلح در آمده است و طبعا بیان این غلط از افراد عادی عجیب نیست ولی اظهار آن از سوی آقای بیات قابل نقد است. چرا چنین ادعایی دارم؟ وضعیت تراژیک اصلاح طلبان ناشی از موضعی که نوشته اند نیست. به نظر من هنوز هم از قدرت رانده نشده اند. در قدرت بودن به معنای آن نیست که لزوما رییس جمهور و وزیر و وکیل باشند، البته بودن افرادشان در چنین موقعیتهایی از قدرت، اوج چنین حضوری است ولی کف آن نیست. تعریفی که خودشان از موضوع میکنند و انتظاراتی که ساخت قدرت از آنان دارد، دقیقا معطوف به بقای این حضور است، هر چند کم رنگ باشد. البته این حضور در شرایط کنونی و بی عملی برای آنان هزینه است ولی همچنان امکان تبدیل آن به فرصت وجود دارد. نکته دوم این

است که وضعیت تراژیک آنان ربطی به نکته گفته شده ندارد. این وضعیت ناشی از جریان سال ۱۳۸۸ است. مگر نه اینکه همه کسانی که امروز از جنبش فعلی حمایت می‌کنند و آن را به بهترین وجه می‌استایند، ۱۳ سال پیش نیز همین را برای جنبش سبز و در تقابل با تحول کیفی جنبش اصلاحات می‌گفتند؟ کافی است نگاهی به تحلیل‌های رایج آن زمان بیندازیم تا ببینیم، جنبش سبز (چه خوب، چه بد) به کلی با جنبش اصلاحات متفاوت بود و بسیاری از تحلیلگران نیز از همین منظر از آن استقبال می‌کردند و طرفداران و متولیان آن نیز با اصلاحات مرزبندی روشنی دارند. نمونه آن تفاوت ادبیات و رویکرد مهندس موسوی و خاتمی است. جنبش سبز راهی به کلی متفاوت از جنبش اصلاحات بود. نتیجه آن جنبش چه شد؟ هر چه بود؛ چرا نتیجه آن را باید به حساب اصلاحات گذاشت؟ آن جنبش متفاوت از جنبش اصلاحات بود و کسی نمی‌تواند شکست آن و تبعات بعدی آن از جمله امنیتی شدن جامعه را به عهده جنبش اصلاحات بیندازد. بنابراین تراژدی جنبش اصلاحات که درست هم توصیف شده ناشی از عدول عملی نسبت به گزاره‌های اصلی آن است و الا طرفداران جنبش سبز آن را، چیزی متفاوت از جنبش اصلاحات تعریف می‌کنند. آنچه شکست خورده یا موفق نشده است، جریان ۱۳۸۸ است که به نظر من دستاورد جدی جز امنیتی شدن فضای عمومی نداشته است و اصلاح‌طلبان را دچار تناقضات خود کرد، به طوری که در سال ۱۳۹۲ سعی کردند با اصلاح سیاست خود به روال قبلی بازگردند، ولی به صورت نیابتی. پاراگراف دوم اظهارات آقای بیات نیز محل تأمل است. اگر شکست را مبنای تغییر رویکرد قرار دهیم، برای شکست انقلاب‌ها می‌توان نمونه‌های بیشتری ارائه کرد. انقلاب‌ها می‌خواهند با تغییر نظام سیاسی به سرعت ساختارها را تغییر دهند و کشور را در مسیر توسعه قرار دهند. کدام انقلاب در زمانی کوتاه و با هزینه اندک به چنین هدفی دست یافته است؟ حتی اگر به نمونه‌های غیرایرانی هم توجه نکنیم، می‌توان از تاریخ خودمان مثال بیاوریم. شکست‌های رویکرد انقلابی هم بیشتر است و هم پرهزینه، حال چگونه ممکن است چنین رویکردی را توصیه کرد؟ به‌علاوه رویکرد اصلاحات اتفاقاً جزمی است، به جز یک مورد و آن در حکومت فاشیستی است. اتفاقاً اصلاح‌طلبان در راهبرد خود جزمی نبودند چون قبلاً انقلابی بودند و پس از حدود دو دهه آن را کنار گذاشتند و اصلاح‌طلب شدند سپس وارد جنبش سبز شدند و دوباره به سوی اصلاحات ولی از نوع نیابتی آمدند و الان هم بلاتکلیف هستند. چنین راهبردهایی را نمی‌توان پیاپی عوض کرد و توصیه کنیم دوباره انقلابی شوند. جریان ۸۸ نشان داد آن اصلاح‌طلبی هم کامل رخ نداده بود. جالب‌تر اینکه شیوه اصلاحات در عمل بیشترین دستاورد را داشته و عدول از آن هزینه‌زا بوده است. نمونه آن سال‌های ۱۳۷۶ تا

۱۳۸۴ در برابر ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ است. اصلاحات به دلیل جزمی بودن شکست نخورد به دلیل رسوبات انقلابی و تذبذب بود که شکست خورد. رسوباتی که در سال ۱۳۸۸ به شکل تراژیکی نمایان شد. به علاوه فرض کنیم که اصلاحات نباید جزمی باشد، چرا باید به سوی انقلاب برود که شکست پرهزینه آن بارها ثابت شده است؟ این تحلیلها، ناشی از فانتزی رسوبات انقلابی است. اصلاحات گر چه نتوانست خود را تثبیت کند و پس از ۱۳۸۴، عقبگرد کرد، ولی هزینه آن برای کشور به مراتب کمتر و کمتر از حرکات انقلابی بعدی بود. اگر اصلاحات شکست خورد، انقلاب به مراتب شکست بدتری خورده است. شاید گفته شود، راههای دیگری وجود دارد، خوب میتوان آنها را بیان کرد سپس درباره اش صحبت کرد. جنبش اصلاحات موفقترین حرکت سیاسی در تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر ایران است، عدم تداوم آن محصول عدول راهبرانش از این جنبش بود و نه پایبندی به آن. مسوول اول آن نیز شخص آقای خاتمی است که امیدوارم جبران کند.

من: ۱۳۸۸: ۱۳۸۸ ۷ ۱۴۰۱ ۱۳۸۸